

## جلوه‌هایی عشق در قصاید سنایی

راضیه شبستری\*

دکتر محمدصادق تفضلی\*\*

### چکیده

در ادبیات غنایی یکی از زیباترین موضوعاتی که شاعران به آن می‌پردازند، عشق است. سنایی یکی از این شاعران است که این مضمون‌ها از مضامین اصلی شعر آن به شمار می‌آید. عشق در شعر این شاعر دارای ویژگی خاصی است. عشق به معشوق آسمانی و زمینی در اشعار او دارای بسامد هست که عشق آسمانی بر عشق زمینی برتری و ارجحیت دارد. درباره‌ی سنایی و اشعار او تا کنون مقاله‌های زیادی نوشته شده است، اما تا به حال درباره‌ی موضوع مولفه‌ها و جلوه‌هایی عشق، در قصاید این شاعر پژوهش یا بررسی‌ای صورت نگرفته است، بنابراین پژوهشگر در این پژوهش به صورت تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و با هدف شناخت و آشنایی بیشتر با این مضمون در اشعار سنایی به بررسی جلوه‌هایی عشق در قصاید سنایی پرداخته است و یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عشق و مترادفات آن در شعر وی بسامد بالایی دارد و عشق آسمانی بر عشق زمینی می‌چربد.

**واژگان کلیدی:** عشق، اشعار، سنایی غزنوی

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بروجرد، m.k135503@yahoo.com

Mtafazzoli1965@yahoo.com

\*\* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد بروجرد،

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۵/۰۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۲/۲۷



## مقدمه

در اکثر دیوان‌های شعرای ادب فارسی «عشق» به نوعی بن‌مایه اصلی مضامین و موضوعات شعری بوده است و هر کدام از شاعران بر حسب روحیاتی که داشته‌اند «عشق» را وسیله‌ای برای بیان معرفت و احساسات خویش قرار داده‌اند.

با توجه به اینکه واژه «عشق» در قرآن و احادیث نبوی نیامده است تا مدتی این واژه جنبه مجازی و شهبوانی داشته است. «عشق» در قرن چهارم و پنجم صوری و مجازی است و تمام جنبه‌های آن معنی ظاهری می‌دهد به طوری که اگر شاعر یا نویسنده‌ای از چشم و خط و خال و زلف و رخسار نام می‌برد همان معنی طبیعی و صوری را در نظر دارد. این برداشت از مفهوم «عشق» تا قرن ششم هم در بین شعرای فارسی زبان مرسوم است و «عشق» همان محبت یک انسان به انسان دیگر است و می‌توان به وفور در شعر شاعرانی همچون فردوسی، عنصری، فرخی و منوچهری مضامین عاشقانه به همان معنی طبیعی و ظاهری آنها را یافت. اما از قرن ششم به بعد در آثار عرفا «عشق» معنای تازه‌ای می‌یابد.

این تحول معمولاً از اواخر قرن پنجم در خراسان شروع شد و در قرن ششم و هفتم به کمال رسید. یعنی با ظهور سنایی، عطار و مولانا مفهوم عرفانی «عشق» به اوج خود رسید. اگر عرفا از زلف و خال و ابرو سخنی به میان می‌آوردند معنی رمزی و عرفانی آنها مد نظر است و اگر از سلمی و لیلی سخن می‌گویند منظور معشوق ازلی و حقیقی است اما نکته قابل توجه این است که اگر «عشق» و مفاهیم عاشقانه چه به صورت مجازی و چه به صورت حقیقی را از ادبیات جدا کنیم خواه ادبیات عرب، خواه ادبیات فارسی چیزی جز موضوعات مدحی و مراثی و گاه هجو هزل باقی نمی‌ماند. از اینجاست که می‌توان فهمید وارد شدن واژه «عشق» به دنیای ادبیات و عرفان چه تحول معنوی بزرگی ایجاد کرده است و اینکه حتی می‌توان پختگی فن بلاغت و بیان را مدیون این واژه پر راز و رمز دانست. حال باید گفت که «سنایی غزنوی» هم جز شاعرانی است که گاه با پرداختن به عشق زمینی و ملکوتی اشعار زیبایی را خلق کرده است و بخش مهمی از سروده‌های خود خصوصاً قصایدش را بدان اختصاص داده‌اند.



شاعران عارف و غیر عارف هر کدام واژه «عشق» را در کلام خود به گونه‌ای پرورش داده‌اند و برخی از آنها نیز محور اصلی کلامشان «عشق» است.

«سنایی» شاعر رند و قلندر و سرمستی است که با نوشیدن درُء درد «عشق»، سیر و سلوک درونی را در جهت دست یافتن به گنج و معرفت حقیقی به اتمام رسانیده و آن گنج را در کنج ویرانه دلش دریافته است به همین دلیل پژوهشگر در این مقاله به بررسی جایگاه عشق در قصاید سنایی غزنوی می‌پردازد امید است این اثر تحقیقی راهگشای دانشجویان رشته ادبیات باشد.

### عشق در لغت

در باب ریشه‌ی واژه‌ی عشق نظراتی نقل شده است از ان جمله، میرسیدعلی همدانی می‌گوید: «اشتقاق عشق از عشقه و آن گیاهی است که بردرخت پیچد ودرخت را بی بر و زرد خشک گرداند. همچنین عشق، درخت وجود عاشق را در تجلی معشوق محو گرداند تا چون ذکت عاشقی برخیزد، همه معشوق ماند و عاشق مسکین را از آستانه‌ی نیاز در مسند ناز نشانند.» (مینوی ۱۳۴۶: ۴۱۵). در همه‌ی کتاب‌های لغت عشق را «محبت شدید و افراط در محبت و تجاوز از حد محبت» ترجمه کرده‌اند. در وجه اشتقاق آن نیز گفته اند: «این واژه از ریشه‌ی عشقه است و آن گیاهی است که چون بر درختی پیچد آن را خشک کند و نام دیگر آن لبلاب است.» (ر. ک: لغت نامه ذیل واژه عشق) در نهج البلاغه هم آمده است: «هر کس به چیزی عشق ورزد، نا بینایش می‌کند و قلبش را بیمار کرده با چشمی بیمار می‌نگرد و با گوشی بیمار می‌شنود. خواهش‌های نفس پرده عقلش را دریده، دوستی دنیا دلش را میرانده است، شیفته‌ی بی اختیار دنیا برده‌ی آن است.» (نهج البلاغه / خطبه ۱۰۹). افلاطون هم در باب عشق می‌گوید: «همان وجد و شوری که برای ارباب ذوق، از مشاهده‌ی زیبایی جسمانی دست می‌دهد، برای اهل معنی، از مشاهده‌ی زیبایی معقول؛ یعنی فضایل و کمالات حاصل می‌شود و این عشقی است که مرحله‌ی دوم سیر و سلوک نفس زکیه است... وصال یا وصول به حق، حالتی است که برای انسان دست می‌دهد و آن، بیخودی است. در آن حالت شخص از همه چیز، حتی از خود بیگانه است، بی خبر از جسم و جان، فارغ از زمان و مکان... و این عالمی است که در عشق‌های مجازی دنیوی، عاشق و معشوق به توهم در پی آن



می‌روند و به وصل یکدیگر، آن را می‌جویند، ولیکن این عالم، مخصوص به مقام ربوبیت است و نفس انسان تا تعلق به بدن دارد، تاب بقای در آن حالت را نمی‌آورد و آن را فنا و عدم می‌پندارد». (فروغی، ۱۳۱۷: ۹۳). بحث درباره‌ی عشق با لطف و معنی و بیان عارفانه، در قصاید و غزلیات «سنایی» بسیار قابل توجه است:

«مرا عشقت بنامیزد بدانسان پرورید ای جان      که با یاد تو در دوزخ، توانم آرمیدای جان  
با عشق بتان زاید، سنایی کی چنین گوید      مرا ناگاه عشق تو بر آتش خوابیدای جان  
(سنایی، ۱۳۴۱: ۴۱۹).

ابن عربی درباره‌ی واژه «عشق» چنین می‌گوید: «العشقه شجره يقال لها اللبلابه تخضرم ثم تدق ثم تصفرو من ذالك اشفاق العاشق» (دینانی، ۱۳۸۵، ۳۱). عشقه گیاهی است که به آن لبلابه گویند و نازک و پس زرد می‌شود و از آن لفظ عاشق مشتق شده است. در فرهنگ سخن، حسن انوری در مقابل واژه «عشق» واژه‌هایی همچون شوریدگی، اشتیاق، آتش درون، شهوت، درد و رنج، عاطفه، خشم و خروش را آورده‌اند. (انوری، ۱۳۸۲، ۱۵۵).

بنابراین «عشق» کشش و جاذبه نیرومندی است که در همه موجودات وجود دارد و در مورد انسانها آن را نتیجه‌ی شدت محبت می‌دانند. درباره «عشق» تعاریف فراوانی وجود دارد. غزالی می‌گوید: «هرگاه محبت و دوستی دو انسان یا حیوان قوت یافت و شدت گرفت عشق نامیده می‌شود.» سهروردی در رساله‌ی حقیقه‌ العشق در این باره می‌گوید: «محبت چون به غایت رسد آن را عشق می‌خوانند. عشق از عشقه گرفته‌اند آن گیاهی است که در باغ پدید آید. در بن درخت اول بیخ را در زمین سخت کند و خود را در میان درخت پیچد و همچنان می‌رود تا جمله‌ی درخت را بگیرد و چنانش در شکنجه کند که نم در میان برگ درخت نماند و هر غذا که به واسطه‌ی آب و هوا به درخت میرسد به تاراج می‌برد تا آن گاه درخت خشک شود، همچنان که در عالم انسانیت که خلاصه موجودات است، درختی است منتصب القامه که به حبه القلوب پیوسته است و حبه القلوب در زمین ملکوت روید و هر چه در اوست جان دارد. (سهروردی، ۱۳۴۸، ۲۸۶).



از نظر ابن سینا «عشق» بیماری است و سواسی مانند مالیخولیا که انسان آن را به خود می‌گیرد و می‌پذیرد تا اندیشه او بر زیبا دیدن برخی صورت‌ها و تن درستی‌هایی که دورتر از اوست قادر شود و در راه شهوت او ممکن است یاری دهد یا ندهد. (ابن سینا، ۱۳۴۴، ۳۷).

### سنای غزنوی

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی در سال ۴۵۹ در شهر غزنین پا به عرصه‌ی هستی نهاد، و در سال ۵۲۹ در همان جا در گذشت. او در آغاز جوانی، شاعری درباری و مداح مسعود بن ابراهیم غزنوی و بهرام شاه بن مسعود بود. ولی بعد از سفر به خراسان و اقامت چند ساله در این شهر و نشست و برخاست با مشایخ تصوف، در منش، دیدگاه و سمت‌گیری اجتماعی وی دگرگونی ژرفی پدید آمد. از دربار بریده و به دادخواهی مردم برخاست، بر شریعت مداران و زاهدان ریایی شوریده و به عرفان عاشقانه روی آورد. سنایی در دوره‌ی اول فعالیت‌های ادبی خویش شاعری مداح بود، روش شاعران غزنوی، به ویژه عنصری و فرخی را تقلید می‌کرد. در دوره‌ی دوم، که دوره‌ی دگرگونی وی بود به نقد اجتماعی و طرح اندیشه‌های عرفان عاشقانه پرداخت.

در واقع سنایی اولین شاعر ایرانی پس از اسلام بشمار می‌رود که حقایق عرفانی و معانی تصوف را در قالب شعر ارائه کرده است. او درسروتن مثنوی، غزل و قصیده توانایی فوق العاده‌ای داشت. سنایی دیوان مسعود سعد سلمان را، هنگامی که مسعود در اسارت بود، برای او تدوین کرد و با اهتمام سنایی، دیوان مسعود سعد همان زمان ثبت و منتشر شد که این خود حکایت از منش انسانی او دارد. سنایی در عصر خودش یک شاعر نوگرا بود. بیشتر پژوهنده‌گان او را پایه‌گذار شعر عرفانی می‌دانند. کاری که او آغاز کرد، با عطار نیشابوری تداوم یافت و در شعر جلال‌الدین محمد بلخی به اوج خود رساند. درون‌مایه‌ی عرفانی و غزل‌سرایی عارفانه-عاشقانه، تنها نوآوری این شاعر بزرگ در ادب پارسی نیست. او در بیش‌تر قالب‌های شعر پیش از خود بازنگری می‌کند و حال و هوایی تازه‌ای در کالبد آنان می‌دمد. سنایی با غریبه‌گردانی و آشنازدایی از مفاهیم پُر شور غزل عاشقانه، از شعر بی‌روح و سرد زاهدانه فاصله می‌گیرد و با دمیدن درون‌مایه‌ی عارفانه به مفاهیم غزل عاشقانه، معشوق و می‌زمینی را به حاشیه می‌راند و معشوق و می‌آسمانی را به مرکز



فرا می خواند.. شعر سنایی، شعری توفنده و پرخاشگر است. درون مایه ی بیش تر قصاید او در نکوهش دنیاداری و دنیاداران است. او با زاهدان ریایی و شریعت مداران درباری و حکام ستم گر که هر کدام توجیه گر کار دیگری هستند، بی پروا می ستیزد و از بیان حقیقت عریان که تلخ و گزنده نیز می باشد، هراسی به دل راه نمی دهد. البته وی از عافیت طلبی و تن به هر خواری دادن و درم طلبی مردم نیز شکایت می کند.. سنایی با نقد اوضاع اجتماعی روزگارش، علاوه بر بیان دردها و معضلاتی که دامن گیر زمانه شده است، نشان می دهد که، تفکر شبه یونانی بر تفکر شرعی و حیانی غلبه کرده است؛ در صوفیان، صفایی نیست؛ مجالس ذکر، مجالس برنج و شیر و شکر شده است؛ حرام خواری رایج و پارسایان خوب کردار منزوی شده اند؛ و نشانی از جامعه ی بسامان و نیک منشی فردی دیده نمی شود.. بخش عمده ای از درون مایه و اندیشه در قصاید سنایی بر مدار انتقادهای اجتماعی می گردد. لبه ی تیز تیغ زبان او در بیش تر موارد متوجه زراندوزان و حکام ظالم است. سنایی با تصویر زندگی زاهدانه ی پیامبر و صحابه و تأکید بر آن در قصاید، سعی دارد جامعه آرمانی مورد نظر خود را نشان دهد. آثار سنایی عبارتند از:

حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه

سیر العباد الی المعاد

دیوان قصاید و غزلیات

عقل نامه

طریق التحقیق

تحریمه القلم

مکاتیب سنائی

کارنامه بلخ

عشق نامه

سنائی آباد



### انواع عشق

در داستان‌های عاشقانه‌ای که در آثار ادبی و تاریخی موجود است زن و عشق به او بیشتر از مرد آمده است. البته برخی اسم‌ها جنبه سمبلیک دارند و ممکن است واقعیت نداشته باشند اما در هر صورت در ادبیات فارسی و عرب نام زنانی مانند اسماً سعدی و سلمی و لیلی و جود دارد و برخی از این اسم‌ها معشوقان شاعران پرآوازه عرب هستند. مانند «بینه، معشوقه جمیل»، «عزه، معشوقه کثیر»، «عنیزه، معشوقه امروالقیس»، «لیلی، معشوقه قیص بنی عامر» و... البته داستان عشق لیلی و مجنون که خاستگاه اصلی آن بادیه‌های نجد و حجاز است همه‌ی مرزها را در نورددیده است و حتی در ادبیات کردی و ترکی هم راه یافته است. در ادبیات فارسی نظامی گنجوی یک عشق نامه‌ی جاویدان از داستان «لیلی و مجنون» از خود بر جای گذاشته است. داستان «لیلی و مجنون» آنقدر در بین ادبا و عرفای فارسی مد نظر است که شاید داستان «شیرین و فرهاد و خسرو» را تحت الشعاع قرار داده است. در داستان عاشقانه «یوسف و زلیخا» که در قرآن آمده است قضیه برعکس است. در اینجا یک زن عاشق یک مرد می‌شود. زلیخا به هر حيله و نیرنگی متوسل می‌شود تا دل یوسف را به دست آورد. گاه اتفاق افتاده است که یک مرد عاشق پسر دیگری می‌شود مانند عشق «محمود غزنوی» که دلباخته غلام خود «ایاز» می‌شود. از این نوع عشق، به عشق مذکر یاد می‌کنند. البته شاعرانی چون عطار، عصار تبریزی، هلالی چغتایی، زلالی خوانساری و وحشی بافقی در اشعار خودشان عشق مذکر را از شکل جسمانی بیرون آورده‌اند و به آن جنبه عرفان داده‌اند. روی هم رفته عشق جاذبه‌ای نیرومند است خواه از طرف زن باشد نسبت به مرد، خواه از طرف مرد نسبت به زن و یا از طرف مرد به مرد. ادبا و عرفا معتقدند که عشق در همه‌ی موجودات و ذرات جاری است. حتی در جمادات هم عشق و کشش وجود دارد.

بنا بر این می‌توان گفت در این تقسیم بندی عشق به صورت‌های سه گانه دیده می‌شود:

(۱) عشق زن به مرد (زلیخا و یوسف)

(۲) عشق مرد به زن (مجنون و لیلی) و (فرهاد و شیرین)

(۳) عشق مرد به مرد (محمود به ایاز و در مرحله بالاتر عشق مولانا به شمس)

عشق‌ها را به انواع گوناگونی تقسیم کرده‌اند:



مثلاً «عشق ظاهری، عشق حیوانی، انسانی و عشق معنوی و عشق وضعی، عشق شهوانی و عشق جسمانی، عشق حقیقی و عشق مجازی، عشق پاک و عقیف و عشق اباحی و بالاخره عشق ازلی» (امینی، ۱۳۹۰، ۵۷).

### عشق ظاهری

جسمانی، شهوانی، مادی و مجازی، اباحی و دنیوی همان عشق به امور شهوانی و خواهش‌های نفسانی است. این نوع عشق که موقت و زودگذر است و در همه موجودات زنده موجب جلب و جذب یکی بر دیگری است و هر کدام از عناوین بالا را بر آن نهیم فرق ندارد زیرا وقتی عشق شهوانی است هدف آن ارضای موقتی نیازهای جسمی و حیوانی است و آن را از این جهت عشق وضعی هم می‌نامند.

### عشق پاک و عشق عذری

عشقی است که عاشق و معشوق با پاکبازی و جان‌نثاری به هم عشق می‌ورزند و آلوده خواهش‌های جسمانی نمی‌شوند و آن را عشق عقیف هم گویند زیرا سرچشمه‌ی آن عشق به زیبایی است و آن اعلی درجه‌ی عشق انسان است مقابل عشق وضعی.

### عشق حقیقی

عقلی و ازلی؛ همان عشق به خدای تعالی و بلند مرتبه است. الفتی است رحمانی و شوق علاقه به ذات حق تعالی است که از آن به محبه‌الله یاد می‌کنند. خداوندی که جامع و واحد تمام زیبایی‌ها و کمالات است و تمام زیبایی‌های جهان، آیات و آثار ذات احدیت او هستند. این عشق مخصوص مقرران در گاه اوست و همان عشق حقیقی است که هدف آن بقای محبوب ازلی و حقیقی است.





### تعریف عشق از دیدگاه شعرا

#### (۱) باباطاهر عریان

بابا طاهر عریان به گونه‌ای زیبا عشق را ناشی از دیدن و تماشا کردن می‌داند زیرا دل زمانی عاشق می‌شود که چشم با دیدن به وسوسه دل می‌پردازد بنابراین ازدست دیده و دل هر دو می‌نالد.

زدست دیده و دل هر دو فریاد      که هر چه دیده بیند دل کند یاد  
بسازم خنجری نیشش ز پولاد      زخم بر دیده تا دل گردد آزاد  
(بابا طاهر عریان، ۱۳۶۷، ۱۷).

#### (۲) عطار

عطار نیشابوری بر این باور است که شناخت عشق هم سهل است هم صعب، سهل است چون نیاز به اثبات ندارد و از بدهیات است، صعب است چون تا آن را تجربه نکنی نباید دم از آن زد و از پیچیدگی‌ها و راز و رمز آن تعریف کرد.

پرسی تو ز من که عاشقی چیست      روزی که چو من شوی بدانی  
(عطار ۱۳۶۲، ۷۵).

بنابراین سخن عشق هم در دفتر نمی‌گنجد و هرچه در این دریا شنا کنی نمی‌توانی تمام زوایای آن را بشکافی زیرا در یک طرف ساحل ناپیداست و از طرف دیگر امواج پر تلاطم طوفان‌ها بر مشکلات آن افزوده است.

حدیث عشق در دفتر نگنجد      حساب عشق در محشر نگنجد  
(همان، ۱۴۴).

#### (۳) مولانا

هرچه گویم عشق را شرح و بیان      چو به عشق آیم خجل گردم از آن  
(مولانا، ۱۳۷۵، ۱۳۷).

گرچه تفسیر زبان روشن‌نگر است      لیک عشق بی زبان روشنتر است  
(همان، ۱۹۰).



چون قلم اندر نوشتن می شتافت چون به خود آمد قلم بر خود شکافت  
(همان، ۷۷).

از نظر مولانا عشق را جز عشق تفسیر نمی کند و عشق با زبان توصیف نمی شود زیرا عشق یک  
پدیده روحی و مقدس است که با الفاظ و عبارات قابل تفسیر نیست و قلم هم یارای نوشتن آن را  
ندارد.

#### ۴) حافظ

سخن عشق نه آن است که آید به زبان ساقیا می بده و کوتاه کن این گفت و شنود  
(حافظ، ۱۳۷۵، ۴۴).

عشق آمد آنچنان بر دلم در زد آتش کز وی هزار سوز مرا در جگر افتاد  
(همان، ۳۱).

عشق به زبان نمی آید و نمی توان آن را توصیف نمود جرعه ای از جام محبت و صهبای عشق را باید  
نوشتید تا مفهوم واقعی عشق را درک کنیم. بنابراین عشق آتشی است جگر سوز که در دل و جان  
عاشق می افتد و سوزش آن جگر عاشق را می سوزاند و ذوب می کند و از او مرد عشق می سازد.

#### ۵) سنایی

او معتقد است که عشق آتش نشانی بی آب است که همچون اکسیر سره را از ناسره جدا می کند.  
عشق تمام اختیار را از آدمی می گیرد و آدمی دست و پا بسته در مقابل عشق تسلیم می شود.

عشق آتش نشان بی آب است عشق بسیار جوی کمیاب است  
عشق چون دست داد پشتت شکست پای عاشق دو دست چرخ بشکست  
(سنایی، ۱۳۸۵، ۱۳۴).

#### ۶) فخرالدین عراقی هم می گوید

عاشقی دانی چه باشد؟ بی دل و جان زیستن جان و دل باختن بر روی جانان زیستن  
سوختن در هجر و خوش بودن به امید وصال ساختن بادر و پس بابوی درمان زیستن  
(عراقی، ۱۳۸۵، ۱۴۰).



## ۷) انوری

از نظر انوری غم و محنت، ترک عافیت و آرامش، تحمل مشقات، در هدف تیر قضا و قدر قرار گرفتن و... از ویژگی‌های عشق است.

عاشقی چیست؟ مبتلا بودن با غم و محنت آشنا بودن  
سپر خنجر قدر گشتن هدف ناوک قضا بودن  
به همه محنتی رضا دادن از همه دوستی جدا بودن  
عشق اگر استخوان آس کند سنگ زیرین آسیا بودن.  
(انوری، ۱۳۷۷، ۲۴۰).

## ۹) عشق از دیدگاه سعدی

به نظر سعدی عشق بوی آشنایی، امید، وصال، عامل حیات و برتر از عقل است. عشق سعدی، عشقی ملایم و طبیعی و در حد و اندازه عشق مجازی بود و رنگ انحرافی نداشته از نظر این شاعر عشق دلیل خلقت و اساس هستی است.

از اینروست که می‌گوید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست  
(سعدی، ۱۳۷۵، ۱۴۰).

از نظر سعدی انسان عاشق فقط به قبله دارد و بس و آن معشوق محبوب است.

گیرند مردم دوستان نامهربان و مهربان هر روز خاطر بایکی ما خود یکی داریم و بس  
(همان، ۱۷۴).

مولفه‌های عشق در قصاید سنایی.



### ۱- بی ثباتی اندیشه عاشقان

یکی از ویژگی‌های افراد عاشق این است که هر لحظه در اندرون وی افکار عجیب و غریبی نمود پیدا می‌کند و او را تحت تاثیر قرار می‌دهد به همین دلیل سنایی با عبارت «رای عاشقان گردان» از آن یاد می‌کند.

مگردانم در این عالم ز بیش آزی و کم عقلی

چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدان

(۷۷)

### ۲- مستی

مستی و مخموری از خصایص عاشقان است این مستی گاه جنبه زمینی دارد و گاه جنبه آسمانی. عاشق گاه مست معشوقی است که می‌تواند انسانی باشد و می‌تواند فرا زمینی باشد یعنی خالق یکتا. اما شاعر در این جا به جنبه هنری مستی اشاره کرده و آن را به دلیل خوردن شراب انگوری می‌داند.

با وی نشستم، می به دست، او بت بود و من بت پرست

از عشق او من گشته مست، او مست بود زاب عنب

هم ناز دیدم هم بلا، هم درد دیدم هم دوا

هم خوف دیدم هم رجا، هم خار دیدم هم رطب

(۹۱)

### ۳- زیبا روی

در بیشتر شعر شعرا چه شاعران کلاسیک و چه معاصر، زیبایی رخسار عاشق زبانزده خاص و عام بوده و از این مهم تشبیهات و استعارات وافر به دست آمده است در این بیت سنایی چهخره و رخسار عاشقان را به آسمان و گردون تشبیه کرده است و در نوع خود قابل تامل می‌باشد.



گردون چو روی عاشقان، در لولو مکنون نهان  
گیتی چو روی دلبران، پوشیده از عنبر سلب  
روی سما گوهر نگار، آفاق را چهره چوخار  
آسوده طبع روزگار، از شورش و جنگ و جلب  
(۹۰)

#### ۴- افشای راز عاشق

عاشق و معشوق همیشه دارای اسرار و رازی هستند که دوست دارند پنهان و مکنون باقی بماند اما سرانجام این اسرار روزی افشا می‌شود و بر سر زبان‌هایی افتد گاهی بیان این اسرار مایه فخر و مباهات عاشق است و گاهی مایه ندامت و رسوایی او. اما مهمتر از آن بحث تقابل عقل و عشق است که در این بیت باز سنایی به آن گریزی زده است.

در مکتب عشق عرفا، عشق همه کاره است و در خیلی از امور، عقل تعطیل است زیرا برخی از راهها و رموزی که عقل یارای شناختن آن را ندارد می‌توان با مرکب عشق به آن بارگاه راه یافت و شاید دیدگاه عرفا که عقل را عقلا و پایبند می‌دانند همین نارسایی و محدودیت می‌باشد که با حساب و برهان نمی‌توان هر چیزی را یاد گرفت و یاد داد. برخی تجربه‌ها فقط در وجود مجرب قابل درک است و شاید آموزش آن برای دیگران با زبان عقل میسر نباشد. برخی بر این اعتقادند که میان عشق و عقل منازعت و مخالفت است و این دو باهم نمی‌سازند و هر کجا عشق منزل کند عقل نمی‌تواند مقیم آن درگاه شود. «همچنان که میان آب و آتش تضاد است میان عقل و عشق همچنان است.» (رازی، ۱۳۸۱، ۵۵).

شاعران زیادی بر این باورند که عقل نمی‌تواند به رموز و اسرار عشق پی ببرد که می‌توان به حافظ، سعدی، مولوی، سنایی و... اشاره کرد.

استاد مرتضی مطهری در کتاب انسان کامل تفاوت میان عشق و عقل را این‌طور بیان می‌کند: «مکتب عقل تفکر است اما مکتب عشق مکتب حرکت است. سخن عقل، سخن استدلال است و



سخن عشق، سخن روح است و روح انسان واقعا به حرکت معنوی حرکت می‌کند و همیشه مکتب عشق را تحقیر می‌کند.» بنابراین سنایی در اینجا می‌گوید:

باز متواری روان عشق، صحرایی شدند      باز سرپوشیدگان عقل، سودایی شدند  
باز مستوران جان ودل پدیدار آمدند      باز مهجوران آب و گل تماشایی شدند  
(۱۰۷)

و در جایی دیگر می‌گوید

عاشقان را خدمت معشوق تشریف است و بر      عاقلان را طاعت معبود تلکیف است و بار  
(۱۳۱)

یعنی در خدمت معشوق بودن، برای عاشقان، بهترین خلعت‌ها و بخششهاست اما برای عاقلان (عقل به معنی کلمه، صاحبان عقل جزیی در مقابل عاشقان) طاعت و عبادت معبود، برایشان، تکلیف و بار جلوه می‌کند، یعنی بر آنها دشوار است.

در جایی دیگر به معنایی منفی عقل اشاره دارد.

عقل در کوی عشق راه نبرد      تواز آن کور چشم، چشم مدار  
کاندر اقلیم عشق بیکارند      عقل‌های تهی رو پرکار  
کی توان گفت سرعشق به عقل      کی توان سفت سنگ خاره به خار  
راه توحید را به عقل مجوی      دیده روح را به خار مخار  
(۱۴۲)

##### ۵- عشق مجانی

سنایی در این بیت از واژه «رایگان آباد عشق» استفاده کرده است. رایگان آباد: آنجا همه چیز رایگانی است و بی هیچ کوشش ورنجی به دست می‌آید. بنابراین از منظرگاه شاعر تنها چیزی که در قبال آن عاشق بهایی مادی پرداخت نمی‌کند عشق است که خود می‌تواند یک سرمایه معنوی باشد.



مطربان رایگان، در رایگان آباد عشق بیدل و دم چون سنایی چنگی ونایی شدند  
(۱۰۹).

### ۶- خاکساری و زیبا بینی عشق

شاعر در این ابیات تاکید دارد تا زمانی که کوه و بیابان در نظرت بماند چمن در نیاید (یعنی همه چیز را زیبا بینی) به کمال هنوز وارد قلمرو عشق نشده‌ای.  
در تماشای ره عشقیابی تو درست تا زنهمت چمنت کوه و بیان نشود  
و باز اشاره می‌دارد تا زمانی که خاکسار و متواضع نباشی و صبوری و شکیبایی پیشه نسازی  
نمی‌توانی به شناخت و درک عشق دست پیدا کنی.  
تا چو بستان نشوی پی سپر خلق از حلم دلت از معرفت عشق چو بستان نشود  
(همان)

### ۷- شیرینی عشق

در ادبیات راه رسیدن عاشق به معشوق خیلی سخت و دشوار است طوری که در این باره اختلاف نظرهای وجود دارد مثلاً حافظ می‌گوید «عشق اول آسان است و بعد به دشواری می‌رسد» و برخلاف او مولانا معتقد است که:  
عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود  
اما در اینجا سنایی معتقد است در راه عشق رنج و سختی وجود ندارد و اگر هم باشد عاشق از آن نمی‌هراسد.

عاشقان را ز عشق نبود رنج دیدگان را ز نور نبود نار  
جان عاشق نترسد ز شمشیر مرغ محبوس نشکهد ز اشجار  
ز آنکه بر دست عشق، بازانند ماک الموت کشته در منقار  
(۱۴۵)



### ۸- همساز عاشق

سنایی بر این باور است که هر جا پای عااشق و معشوقی در میان است باید با آنها سازگاری کرد. هر کجا پای عاشقی است روان باد کشتیش باش و قیر مباحش (۱۶۱)

### ۹- تنگنا ویی مزه شدن عشق

اوضاع نابسامان و شرایط ناگوار و ناموافق زندگی دنیوی در دوره سنایی اوضاع را برای عاشقان نامساعد و آنها را در تنگنا قرار داده است به طوری که سنایی گفته است:

بیمزه شد عشقبازی زین جهان بی مزه

عاشقان را قحط آمد زین تباه تنگ سال

وین ظریفان بین کز ایشان تنگ شد پهنای عشق

وین جمیلان بین کز ایشان ننگ میدارد جمال

(۱۶۴)

### ۱۰- عشق ماورای

شاعر عشق را فقط مختص انسان نمی‌داند گرچه در جاهایی دیگر به عشق زمینی و آسمانی اشاره می‌کند اما در این ابیات با آوردن تناسب واژه عشق برای جبریل این مهم را مختص فرشتگان هم می‌داند و یک جنبه دیگر عشق در این ابیات متجلی می‌شود جنبه عاشق گونگی فرشتگان.

خوب نبود جبریلی سوخته در عشق تو آنکه از رضوان امید مرغ بریان داشتن

بگذر از نفس بهیمی تان باشد تنت را طمع نقل و مرغ و خمر و حور و غلمان داشتن

(۱۷۱)

### نتیجه گیری

از جمله زیبا ترین مضمونی که شاعر به آن می‌پردازد «عشق» است. از دید شاعر عشق مجازی و دوست داشتن محبوب زمینی اولین گام برای شناخت خداوند و دوست داشتن باری تعالی است.





عشق زمینی در اشعار سنایی به آن توجه شده است در حالی که عشق به معشوق آسمانی در شعر او بر جسته تر از عشق زمینی است. در شعر سنایی عشق با مولفه‌های مختلفی بیان شده است. در راه عشق باید فروتن بود گاه این عشق رایگان بدست می‌آید و معشوق در راه رسیدن به عاشق با هیچ رنجی همراه نیست و عاشق همیشه زیبارو و فروتن است اما گاه اوضاع برخلاف میل عاشقان پیش می‌رود و آنها را در تنگنا قرار می‌دهد و نکته دیگر اینکه سنایی در راه شناخت خداوند عشق را بر عقل ترجیح می‌دهد و عشق را موهبتی ازلی و الهی می‌داند که انسان را از تاریکی و ظلمات به روشنایی راهنمود می‌کند.

### منابع و مآخذ

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (۱۳۸۰)، دفتر عقل و آیت عشق: تهران، انتشارات صدرا.
- ابن سینا، ابوعلی، (۱۳۷۰)، قانون در طب، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی.
- امینی، لطیف، (۱۳۹۰)، طرنامه عشق، چاپ اول، انتشارات زلال کوثر
- انوری، (۱۳۷۷)، دیوان انوری، به کوشش سعید نفیسی، تهران،
- سعدی، شیرازی، (۱۳۷۷)، کلیات سعدی، چاپ اول، تهران، موسسه انتشارات نگاه.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم، (۱۳۸۳)، تازیانه‌های سلوک، محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه.
- عریان، بابا طاهر، (۱۳۷۶)، دویتی ها، انتشارات یاسین
- عطار، نیشابوری، (۱۳۶۲)، تصحیح تقی تفضلی، تهران، مرکز انتشارات علمی
- علی بن ابی طالب، (۱۳۷۸ هـ ق)، نهج البلاغه. ضبط نصه الدكتور صبحی صالح (بی نا). طبعه الاولى.
- فروغی، محمد علی، (۱۳۱۷)، سیر در حکمت اروپا، جلد ۱. تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه.
- قزوینی، محمد و غنی، قاسم، (۱۳۷۷)، دیوان حافظ. تهران: جواهری.
- مولوی، جلال الدین، (۱۳۷۵)، مثنوی معنوی، تصحیح قوام الدین خرمشاهی، انتشارات بوتیمار.
- .....، (۱۳۷۰)، مثنوی معنوی. تهران: علم.
- مینوی، مجتبی، (۱۳۴۶)، پانزده گفتار درباره رجال ادب اروپا. تهران: دانشگاه تهران.